



The Criteria for Appointment of a Non-mujtahid Judge Based on Secondary Titles of Expediency and Urgency

Zahra Najarzagdegan Sarabi¹ Hadi Sadeghi²
Mohammad Hossein Nazemi Esheni³

Received: 03/12/2020

Accepted: 16/06/2021

Abstract

Ijtihad is one of the most important conditions that jurists have set for the judge. This viewpoint is based on the first rulings. The question now is whether it is possible to decree according to permissibility of muqallid's (the person who performs taqlid) judgement, based on secondary titles such as urgency, fear, expediency, etc. The jurists disagree on this point. The majority of them seem to be right in the permissibility of the muqallid's judgment. This study has been carried out with the aim of recognizing the scope of this permissibility and its conditions and the duties of each jurist and the muqallid's judge, assuming the realization of secondary titles of urgency and expediency, through descriptive-analytical method in the field of jurisprudential thoughts and library date collection method. The finding suggests that the ruling should be in the circle of Shari'a, the most important should take precedence over the important, consultation should be used in recognizing secondary titles, and the muqallid should decree as a judge according to the fatwa of the appointed Mujtahid and Consult in judicial affairs. In addition, the ruler has duties in relation to a non-mujtahid judge; including creating a suitable context for his judgment, legitimizing the judgment of non-mujtahids and prioritizing the best to the better.

Keywords

Ijtihad of a judge, appointment of a judge, non-mujtahid judge, muqallid judge, secondary titles.

1. PhD Student in Jurisprudence and Fundamentals of Law, Islamic Azad University, Mahallat, Iran. zns1349@gmail.com.

2. Professor, Quran and Hadith University, Qom, Iran. (Corresponding author). sadeqi.hadi@gmail.com.

3. Assistant Professor, Department of Education, Farhangian University, Semnan, Iran. m.h.nazemi@cfu.ac.ir

* Najarzagdegan Sarabi, Z., & Sadeghi, H., & Nazemi Esheni, M. H. (1400 AP). The Criteria for Appointment of a Non-mujtahid Judge Based on Secondary Titles of Expediency and Urgency. *Journal of Jurisprudence*, 28(106), pp. 167-193. Doi: 10.22081/jf.2021.58912.2135.

ضوابط نصب قاضی غیرمجتهد بر پایه عناوین ثانوی مصلحت و اضطرار

زهرا نجارزادگان سرابی^۱ هادی صادقی^۲ محمدحسین ناظمی اشنی^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۹/۱۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۲۶

چکیده

«اجتهاد» از شروط مهمی است که فقها برای قاضی قرار داده‌اند. این نظر بر اساس احکام اولیه است. اینک مسئله این است که آیا بر اساس عناوین ثانوی مانند اضطرار، حرج، مصلحت و... می‌توان به جواز قضاوت مقلد حکم کرد؟ فقها در این مورد اختلاف دارند. به نظر می‌رسد حق با اکثریت آنها باشد که قضاوت مقلد را مجزی می‌دانند. این تحقیق با هدف شناخت محدوده این مجزی بودن و شرایط آن و وظایف هر یک از حاکم و قاضی مقلد، در فرض تحقق عناوین ثانوی اضطرار و مصلحت، با روش توصیفی-تحلیلی در حوزه اندیشه‌های فقهی و با گردآوری کتابخانه‌ای انجام شده است. نتیجه آن این است که باید «حکم حاکم در دایره شریعت باشد»، «اهم بر مهم مقدم گردد»، «در تشخیص عناوین ثانوی از مشورت استفاده شود» و مقلد هم باید در مقام قضاوت «بر اساس فتوای مجتهد ناصب» حکم کند و در امور قضایی «مشورت» نماید؛ به علاوه، اینکه حاکم وظایفی در رابطه با قاضی غیرمجتهد دارد؛ از جمله «ایجاد بستر مناسب برای قضاوت وی»، «مشروعیت بخشی به قضاوت غیرمجتهدان» و «تقدیم اصلح بر صالح».

کلیدواژه‌ها

اجتهاد قاضی، نصب قاضی، قاضی غیرمجتهد، قاضی مقلد، عناوین ثانوی.

۱. دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق، واحد محلات، دانشگاه آزاد اسلامی، محلات، ایران. zns1349@gmail.com
۲. استاد دانشگاه قرآن و حدیث، قم، ایران (نویسنده مسئول). sadeqi.hadi@gmail.com
۳. استادیار گروه معارف دانشگاه فرهنگیان، سمنان، ایران. m.h.nazemi@cfu.ac.ir

* نجارزادگان سرابی، زهرا؛ صادقی، هادی؛ ناظمی اشنی، محمدحسین. (۱۴۰۰). ضوابط نصب قاضی غیرمجتهد بر پایه عناوین ثانوی مصلحت و اضطرار. فصلنامه علمی - پژوهشی فقه، ۲۸(۱۰۶)، صص ۱۶۷-۱۹۳.

Doi:10.22081/jf.2021.59416.2177



مقدمه

هر نظامی برای اجرای عدالت نیازمند نظام دادرسی عادلانه و قاضی کارآمد است. بر اساس آیات و روایات، این مسئولیت از وظایف انبیا و اوصیاء^{علیهم السلام} به شمار می‌رود و این وظیفه در زمان عدم حضور امام معصوم، به مقتضای عقل و نقل، به نایبان عام (مجتهدان جامع‌الشرائط) امام عصر^{علیه السلام} واگذار شده است. شرط اجتهاد قاضی به‌عنوان حکم اولی در میان فقها امری شناخته‌شده است؛ هر چند گروهی از فقها، مانند میرزای قمی و صاحب جواهر، جواز قضاوت مقلد را با استفاده از ادله شرعی استفاده کرده‌اند، اما اغلب فقهای شیعه شرط اجتهاد قاضی را به حکم اولی قبول دارند.

کتاب‌های جامع‌فقهی بابی درباره قضاوت دارند که در آن به شرایط قاضی اشاره کرده‌اند و معمولاً این موضوع را بر پایه شرایط عادی و احکام اولیه بیان کرده‌اند و کمتر به شرایط اضطراری و فقدان مجتهد پرداخته‌اند. از باب نمونه، علامه حلی در ارشاد، کتاب القضاء را آورده و مقصد اول آن را به صفات قاضی اختصاص داده و قضاوت فقیه جامع‌الشرائط را در زمان غیبت نافذ می‌داند (علامه حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۱۳۸).

از سوی دیگر، عقل حکم می‌کند که در صورت فقدان مجتهد، نباید کار مسلمانان به اختلال گراید و باید کسانی را برای حل و فصل اختلافات مردم، حفظ نظام اجتماعی، دفاع از حقوق عمومی، احقاق حق و اجرای عدالت، به‌عنوان قاضی نصب کرد؛ زیرا شارع مقدس راضی به اختلال نظام نیست. بنابراین قضاوت امری ضروری است که باید بر پایه مبانی شرعی و اسلامی واقع شود. اینک باید پرسید در جایی که مجتهد مطلق به‌اندازه کافی وجود نداشته باشد، تکلیف جامعه اسلامی در امر قضاوت چیست و چه حدی از علم با چه شرایطی برای قاضی شرط است. اگر بخواهیم از قاضی غیرمجتهد در امر قضاوت استفاده کنیم، مبانی شرعی، شرایط و حدود آن چیست؟

در پیشینه عام این موضوع به این پرسش‌ها به‌صورتی کلی و اجمالی پرداخته شده است. فقهای متقدم همچون شیخ مفید و شیخ طوسی و ابن‌زهرة، با عباراتی حاکی از ضرورت وجود علم برای قاضی سخن گفته‌اند. آنان از لفظ اجتهاد استفاده نکرده‌اند، اما صفاتی را ذکر کرده‌اند که منطبق بر اصطلاح اجتهاد نزد متأخرین است و در واقع





مقصودشان همان فقهای شیعه است.^۱ از قرن هفتم به بعد اصطلاح اجتهاد رایج شد و اکثر فقها شرط اجتهاد را برای شرایط عادی ذکر کرده‌اند. تعداد کمی از آنان به عنوان ثانوی اشاره کرده‌اند که در ضمن این نوشتار به نظریات آنان اشاره خواهد شد.^۲

بخشی دیگر از پیشینه موضوع، آثار مستقلی است که به‌طور خاص به موضوع اجتهاد قاضی پرداخته‌اند؛ از جمله می‌توان به این موارد اشاره داشت: کتاب مبانی فقهی نفوذ حکم قاضی مأذون، از سید محمد یعقوب موسوی، دو اثر از مجتبی سروش و سید ابراهیم موسوی به نام بررسی شرط اجتهاد در قاضی و شرطية الاجتهاد فی القضاء، از جمله آثاری هستند که به‌صورت مختصر با ذکر اقوال به شرط اجتهاد در قاضی با عنوان ثانوی پرداخته‌اند. از دیگر آثار می‌توان از سه مقاله «ادله اعتبار اجتهاد در قاضی و نقد آنها»، از علیرضا عسگری و مصطفی عامری، «اجتهاد قاضی در نظام قضایی ایران» از مهدی موحدی، و «قضاوت غیر مجتهد در فقه امامیه با رویکردی به نظریه امام خمینی» از محمد بهرامی خوشکار نام برد. در مقاله اول فقط به ادله پرداخته شده است که تفکیک عنوان اولی و ثانوی در آن یافت نمی‌شود و در نهایت نقد و جمع‌بندی ادله صورت گرفته است. در مقاله دوم به ادله لزوم اجتهاد قاضی بر پایه عناوین اولیه و نقد آنها پرداخته شده و به عناوین ثانوی اشاره نشده است.

این مقاله حاوی این نکته است که با توجه به نظام قضایی ایران، با قوانین موجود و لوازمی که دارد، گزینش قضات مجتهد در همه دادگاه‌ها امکان‌پذیر نیست و چاره‌ای جز استفاده از قضات غیر مجتهد نیست، پس باید قائل به عدم شرطیت اجتهاد شد. در

۱. به‌عنوان نمونه می‌توان عبارت شیخ مفید را آورد که در المقنع چنین می‌نویسد: «عالماً بالکتاب و ناسخه و منسوخه و عامه و خاصه و ندبه و إيجابه و محکمه و متشابهه عارفاً بالسنة و ناسخها و منسوخها عالماً باللغة مضطرباً بمعانی کلام العرب بصیراً بوجوه الإعراب». شیخ طوسی نیز شبیه همین عبارت را در انهایه آورده است و در الخلاف با بیانی دیگر بدون استفاده از لفظ اجتهاد، عدم جواز تقلید در قضاوت را ذکر کرده است. ابن‌زهره نیز در الغنیه «يجب فی متولی القضاء أن یكون عالماً بالحق...» را به کار برده، بدون اینکه به لفظ اجتهاد یا حتی فقاقت اشاره کند؛ بلکه گفته است که نباید مقلد باشد و همچنین نباید بر اساس فتوا قضاوت کند. البته ظاهراً مقصود وی از فتوا، نوع فتوایی است که در میان اهل سنت رایج است و شامل قیاس باطل می‌شود.

۲. از جمله می‌توان از این فقها نام برد: شهید ثانی، فیض کاشانی، مقدس اردبیلی، محقق حلی، فاضل هندی، شیخ انصاری، میرزا حبیب‌الله رشتی، میرزای آشتیانی، آیت‌الله گلپایگانی، امام خمینی و آیت‌الله سبحانی.

مقاله سوم هم ادله با فرض عنوان اولی بیان شده و سه قول در فرض اضطرار به صورت مختصر مطرح گردیده است.

نکات و امتیازات زیر، مقاله حاضر را از آثار پیشین متمایز می‌سازد:

۱. تمرکز بحث بر عناوین ثانوی و تفکیک مصادیق عناوین ثانویه مانند اضطرار و مصلحت.

۲. بیان نقش و وظیفه حاکم در نصب قاضی مقلد.

۳. ارائه ضوابطی برای تجویز قضاوت مقلد.

۴. بیان مفهوم جدید «اجتهاد قضایی».

روش تحقیق در این اثر توصیفی-تحلیلی است؛ به این صورت که اقوال و ادله هر یک از آنها در مسئله اجتهاد قاضی بر اساس عناوین ثانوی مورد بحث واقع می‌شود، و سپس نقد، بررسی و جمع‌بندی نهایی صورت می‌گیرد.

۱. عناوین ثانوی در موضوع اجتهاد قاضی

گاهی انجام تکالیف شرعی اصلی و اولی به جهت شرایطی خاص بسیار دشوار یا ناممکن می‌شود، به طوری که مکلفان قادر به انجام آن نیستند. شارع مقدس برای این شرایط احکامی ثانوی وضع کرده است که مردم به مشقت نیفتند. این حالات استثنایی یا خاص را که از دوام و استمرار کمتری برخوردار بوده و غالباً کوتاه‌مدت و موقتی‌اند، عناوین ثانویه می‌نامند؛ به گونه‌ای که در صورت ایجاد یکی از این حالات ثانویه یا استثنایی، حکم اولی تغییر کرده و حکم دیگری درباره آن موضوع جاری می‌شود که به حکم جدید حکم ثانوی می‌گویند (مکارم، ۱۴۲۷ق ب، ص ۴۸۰). عناوین ثانوی متعددند و ملاک کلی آن این است که عرفاً امکان انجام تکلیف در شرایط عادی وجود نداشته باشد. این شرایط شامل اضطرار، ضرر، اضرار به دیگری، عسر و حرج، تقیّه، مقدمه واجب یا حرام، قاعده اهم و مهم در موارد تزاحم، نذر، عهد و قسم، مصلحت و... می‌شود. در این مقاله به عناوین ثانویه اضطرار و مصلحت در انتصاب قاضی غیرمجتهد استناد می‌شود و از عناوین ثانویه دیگر همچون اهم و مهم، هرج و مرج و اختلال نظام، و مقدمه واجب به طور ضمنی سخن می‌گوییم.

۱-۱. اضطرار

اضطرار در لغت مصدر باب افتعال از ریشه ضرر به معنی ناچاربودن از پذیرش ضرر، یعنی آسیب و گزند، و ضرورت، اسم مصدر آن است (راغب، بی تا، ج ۱، صص ۳۰۲، ۳۰۳). اضطرار در فقه حالتی است که برخی از محرمات را با شرایطی مباح، و برخی از امور ممنوعه را با شرایطی مجاز می سازد. معنای اضطرار در فقه همان معنای لغوی است (مشکینی، بی تا، ص ۷۴). اضطرار هنگامی مصداق می یابد که خطری عمده پیش آید و حرام برای رفع آن خطر، حرمت خود را از دست می دهد و گاه به حد وجوب می رسد (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۷، ص ۲۸۰). تفاوت اضطرار با اکراه در آن است که اضطرار تنها حکم تکلیفی را برمی دارد و اکراه، هم حکم تکلیفی و هم حکم وضعی را برمی دارد (مشکینی، بی تا، ص ۷۴). فقها در اینکه آیا اجتهاد برای قاضی صرفاً در حال اختیار شرط است یا شرط مطلق است، به صورتی که مشروط در حال اضطرار همراه با شرط ساقط است (آشتیانی، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص ۷۸)، سه گروه شده اند:

۱-۱-۱. گروه اول: عدم جواز قضاوت غیر مجتهد مطلقاً

ظاهر کلمات برخی این است که شرط اجتهاد مطلق است و با فرض اضطرار هم حکم عدم جواز قضای مقلد برداشته نمی شود (عاملی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۳، ص ۳۲۸؛ فیض، بی تا، ج ۳، ص ۲۴۶؛ انصاری، ۱۴۱۵ق، ص ۴۰) و ادعای اجماع بر این مسئله شده است (فیض، بی تا، ج ۳، ص ۲۴۷).

۱-۱-۲. گروه دوم: تفصیل بین شبهات موضوعی و حکمی

برخی از فقها (رشتی، ۱۴۰۱ق، ج ۱، صص ۵۵-۶۰؛ آشتیانی، ۱۴۲۵ق، ج ۱، صص ۷۹-۸۲) بین شبهات موضوعی و حکمی تفصیل قائل شده اند؛ به این شکل که قضاوت غیر مجتهد در شبهات موضوعیه جایز است، ولی در شبهات حکمیه جایز نیست. توضیح اینکه تنازع دو طرف یا در شبهه موضوعیه است یا در شبهه حکمیه، و در هر دو صورت یا مجتهد امکان نصب مقلد را به عنوان قاضی دارد یا امکان وجود ندارد؛ به این صورت که دسترسی به مجتهد سهل نیست یا اصلاً مجتهدی وجود ندارد.





در شبهات موضوعیه دو حالت وجود دارد؛ یا مجتهدان بسط ید دارند و می‌توانند مقلدان را منصوب نمایند یا نمی‌توانند؛ اگر نتوانند که تکلیفی نیست و در صورت امکان نصب، این سؤال پیش می‌آید که آیا نصب مقلد به قضاوت شرعاً جایز است یا خیر. حق این است که جایز است، زیرا در صورت منع از قضاوت وی چهار حالت پدید می‌آید که همه آنها باطل است: یا باید دو طرف را از مخاصمه منع کرد که در این صورت ابطال حق لازم می‌آید، یا اینکه بر مخاصمه باقی بمانند که در این صورت اختلال نظام پدید می‌آید. صورت سوم این است که به حاکم جور مراجعه کنند، این هم باطل است، و در نهایت صورت چهارم این است که به حاکم شرعی که دسترسی به او سخت است مراجعه نمایند. در این صورت عسر و حرج شدید لازم می‌آید. بنابراین وقتی چهار صورت باطل شد، باید حکم به جواز قضاوت مقلد در شبهات موضوعیه کرد.

اما در شبهات حکمیه، قضاوت غیرمجتهد جایز نیست؛ بدین معنا که نمی‌توان در جایی که حکم شرعی کلی روشن نیست، بر پایه ظن و گمان درباره حکم شرعی نظر داد و سپس به قضاوت پرداخت؛ چرا که در صورت وجود مجتهد، بر مردم واجب است حکم مسئله را از مجتهد بپرسند و در چنین پرسشی هیچ عسر و حرجی لازم نمی‌آید.

۱-۱-۳. گروه سوم: جواز قضاوت غیرمجتهد در شرایط اضطرار

عده‌ای از فقها اجتهاد قاضی را به نحو مطلق (در شبهات حکمیه و موضوعیه) تنها در حال اختیار شرط دانسته و قضاوت غیرمجتهد را در شرایط اضطرار جایز می‌دانند (اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۲، ص ۲۴؛ سبحانی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، صص ۱۰۱-۱۰۲).

۱-۲. مصلحت

مصلحت بر وزن مَفْعَلَه از ماده صلح گرفته شده و به معنای منفعت است و ضد آن فساد است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ماده صَلَح). صاحب جواهر، مانند برخی دیگر از فقها، این معنی را با توسعه بخشیدن به معنای منفعت که منفعت دنیوی و اخروی را شامل گردد، به کار برده است (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۲، ص ۳۴۴).

مصلح انسان از جهت ارزش همگی به یک پایه نیستند و برخی بر برخی دیگر ترجیح دارند؛ چراکه متعلق مصالح یکسان نیست. از این رو مصالح معتبر را در پنج گروه قرار داده‌اند که به ترتیب اهمیت عبارت است از: دین، جان، عقل، نسل و مال. البته هر چیز که مصداق یکی از این پنج چیز باشد معتبر نیست؛ مصلحت مالی (سود) مورد ادعای رباخواران از این قسم است. قسم دیگر مصالح مرسله است که به آن مصالح مسکوت عنها نیز گفته می‌شود. مصالح مرسله منافعی است که خواه به دلیل نبودن موضوع و یا علت دیگری از سوی شارع، سخنی در رد یا امضای آن به میان نیامده است و اهل سنت (لا اقل بخشی از آنها) آن را قبول دارند، اما فقهای شیعه با آن مخالف‌اند و اعتباری برای آن قائل نیستند.

مصلحت همان‌طور که می‌تواند مبنای احکام اولیه و ثانویه باشد، در کلمات برخی از فقها جزو عناوین ثانوی محسوب شده است (مکارم، ۱۴۲۲ق، ص ۴۹۸). در واقع باید دانست که مصلحت معتبر به دو معنا به کار می‌رود؛ در معنای اول جزو عناوین ثانوی نیست، زیرا اوامر شرعی دائرمدار عنوان مصلحت نیستند، بلکه به خود مصلحت وابسته‌اند، برخلاف عناوین دیگر مثل اضطرار. علاوه بر اینکه عناوین دیگر مثل اضطرار و حرج در لسان ادله آمده‌اند، ولی عنوان مصلحت نیامده است. اما در معنای دوم مصلحت، در این مقاله بر پایه نظر این فقهای گرام، مصلحت را ذیل عناوین ثانویه ذکر کرده‌ایم. باید توجه داشت که شرط اعتبار این نوع مصلحت آن است که بتواند ذیل عناوین پنج‌گانه مهم ذکر شده در آید و اگر تحت هیچ‌یک از آن عناوین مهم در نیاید، اعتباری پیدا نمی‌کند و به مصالح مرسله تبدیل می‌شود.

اصل اولی در باب شرایط قاضی این است که قاضی باید مجتهد باشد؛ حال اگر مصلحت اقتضا کند که غیر مجتهد به عنوان قاضی به قضاوت بپردازد، آیا ولایت او منعقد می‌شود یا خیر؟ در این مسئله دو قول وجود دارد: یکی جواز و دیگری منع. منشأ اختلاف اصحاب در این است که امیر المؤمنین علیه السلام شریح را در منصب قضاوت قرار دادند، با اینکه او فاقد برخی از شروط قاضی از جمله علم و عدالت بود. کسانی که قائل





به جواز شده‌اند، یکی از ادله خود را عمل حضرت قرار داده و کسانی که قول به عدم جواز را پذیرفته‌اند، این عمل را توجیه می‌کنند؛ چراکه ممکن است این انتصاب از روی تقیه صورت گرفته باشد (عاملی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۳، صص ۳۶۲-۳۶۳؛ گلپایگانی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۱۳۵). البته می‌توان گفت که همین تقیه خود دلیل بر وجود مصلحت است. بنابراین باید پذیرفت که بر پایه وجود مصلحت می‌توان ولایت قاضی غیرمجتهد را نیز پذیرفت. برخی قضاوت غیرمستکمل جمیع شرائط را حتی در صورت مصلحت هم ممنوع دانسته‌اند (اصفهانی، ۱۴۱۶ق، ج ۱۰، ص ۲۳). در نتیجه، بر پایه نظر ایشان، غیرمجتهد در هیچ شرایطی نمی‌تواند قاضی شود.

علامه حلی این نصب را دلیلی کافی برای جواز قضاوت غیرمجتهد نمی‌داند؛ چراکه نفوذ حکم شریح منوط به تأیید امام علیه السلام بوده و او شخصاً حکم نمی‌کرده است (حلی، ۱۴۲۰ق، ج ۵، ص ۱۱۷). ولی اگر قرار بود تمام احکام قضایی شریح را امام شخصاً تأیید کنند، در این صورت نصب او لغو می‌شد؛ زیرا حضرت می‌بایست برای تأیید یا رد نظر شریح تمام فرایند دادرسی را طی کند و ادله طرفین را بازبینی نماید. این کار، هم امکان‌پذیر نبود و هم موجب اطاله دادرسی می‌شد. افزون بر اینکه در سایر مناطق کشور پهناور اسلامی درباره بقیه قضات امکان اجرایی نداشت. بنابراین باید گفت شرط امام علیه السلام برای شریح صرفاً مربوط به امور مهم و حیاتی بوده است، نه تمام قضاوت‌ها. یعنی امام علیه السلام به شریح اجازه قضاوت داده‌اند، اما او را در امور مهمی مانند جان آدمیان محدود کرده، اجرای حکم را منوط به تأیید خودشان فرموده‌اند. این شبیه کاری است که اینک در امور مهمی مانند قصاص نفس صورت می‌گیرد و پس از طی همه مراحل تحقیقات و صدور حکم در دادگاه کیفری یک و تأیید حکم در دیوان عالی کشور، در انتها باید استیذان صورت گیرد و شخص رئیس دستگاه قضایی با اذنی که از رهبری دارد حکم را تأیید کند.

در جمع‌بندی این قسمت باید گفت که اولاً عمل امیرالمؤمنین علیه السلام در نصب شریح قاضی حجت است و بر پایه آن می‌توان به جواز قضاوت غیرمجتهد در فرض وجود مصلحت حکم کرد. در این حال حتی تقیه نیز نوعی مصلحت به حساب می‌آید. ثانیاً

مصلحت اهم در حفظ نظام اجتماعی است و با فرض عدم وجود مجتهد یا سختی دسترسی به وی، جامعه دچار هرج و مرج و اختلال می شود و شارع مقدس راضی به این امر نیست.

بنابراین مصلحت اقتضا می کند که شخصی عالم به مسائل قضا به این امر پردازد و مسائل مردم را بر پایه فتوای فقها حل و فصل نماید، حتی اگر بی نظمی و هرج و مرج به حد ضرورت و اضطرار نرسد.

۲. شرایط و ضوابط تطبیق عناوین ثانوی

بدیهی است که در هر جایی نمی توان به عناوین ثانوی استناد کرد. شرایط و ضوابطی برای تطبیق عناوین ثانوی وجود دارد. آن شرایط و ضوابط چیستند؟ غیرمجتهد در مقام قضاوت چه وظایفی دارد؟ حاکم شرعی که او را در این منصب قرار می دهد چه نقشی دارد؟ لازم است نقش حاکم و وظایف قاضی غیرمجتهد در شرایطی که عناوین ثانوی صدق می کنند روشن شود.

۲-۱. مبحث اول: نقش حاکم اسلامی

وظیفه و نقش حاکم را می توان در دو جایگاه مشاهده کرد:

الف. نقش حاکم در تطبیق عناوین ثانوی.

ب. نقش حاکم در رابطه با قاضی غیرمجتهد.

ضروری است که وظیفه حاکم در هر دو مورد بررسی شود تا قضاوت غیرمجتهد بر اساس ضوابط صورت گیرد.

۲-۱-۱. نقش حاکم در تطبیق عناوین ثانوی

در جایی که مجتهد به اندازه کافی وجود ندارد، حاکم اسلامی در نصب قضات چند اقدام انجام می دهد. این اقدامات شامل تحدید و تطبیق موضوعات، تقدیم اهم بر مهم و مشورت می شود.





۲-۱-۱-۱. تحدید و تطبیق موضوعات

موضوعات در یک تقسیم‌بندی به دو دسته موضوعات صرفه و موضوعات مستنبطه تقسیم می‌شوند. موضوعات صرفه آن موضوعاتی هستند که معنای‌شان واضح است و تشخیص آنها به عرف واگذار شده است (عراقی، ۱۳۸۰، ص ۱۵). موضوعات مستنبطه گاهی شرعی‌اند و گاهی عرفی. در موضوعات مستنبطه شرعی مانند نماز، روزه و... شارع حدود و شرایط آنها را بیان می‌کند و فقیه وظیفه تحدید حدود آنها را دارد. موضوعات مستنبطه عرفیه، آن دسته از موضوعاتی هستند که معنای آنها روشن نیست و فهم‌شان نیاز به تخصص دارد، مانند غنا. طبق برخی اقوال در این دسته نیز نیاز به اجتهاد است (خامنه‌ای، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۱). قضاوت از موضوعات مستنبطه عرفی است که طبق دیدگاه برخی فقها، به دلیل نیاز به تخصص، باید حدود آن را مجتهد تعیین کند.

اما درباره تطبیق موضوعات از کلمات برخی از فقها استفاده می‌شود که تحدید موضوع و تطبیق آنها در امور فردی بر عهده خود آنها است، اما در آن دسته از اموری که متعلق به اجتماع و امت است، به خاطر اهمیت آنها، تطبیق موضوعات بر عهده ولی فقیه است (خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، صص ۶۶۵-۶۶۶؛ مؤمن، ۱۴۱۵ق، ص ۶۹). فقیه در این موارد از آن جهت که ولایت دارد، باید عناوین ثانوی را بر موضوع‌شان تطبیق دهد، نه از آن جهت که فتوا می‌دهد؛ مانند فتوایی که میرزای شیرازی در حرمت تنباکو داد. ایشان حکم کلی الهی را بر عدم جواز تضعیف مسلمین و تقویت کفار صادر کرد و آن را بر تنباکو تطبیق نمود (مکارم، ۱۴۲۲ق، ص ۲۶۵).

بنابراین، حاکم می‌بایست موضوعات و امور مهمی مانند قضاوت را که مربوط به اجتماع است، مستقیم یا با واسطه تحدید نماید و حکم کلی الهی را بر آنها تطبیق کند.

۲-۱-۱-۲. تقدیم اهم بر مهم

یکی از مسلمات فقه که با ادله اربعه بر آن استدلال شده است، تقدیم اهم بر مهم به هنگام تراحم است. فقیه در مقام فتوا و حاکم اسلامی در مقام اجرا وظیفه دارند به هنگام تراحم دو حکم اولی، اهم را برگزینند. به عنوان مثال در مقام تراحم بین مصلحت جامعه

و فرد، به تقدیم مصلحت جامعه بر فرد حکم می‌شود؛ زیرا حفظ اساس اسلام از مهمترین اولویت‌هایی است که هیچ حکمی بر آن مقدم نمی‌شود و به همین جهت رعایت حال اکثریت اهم از رعایت حال اقلیت است (خلخالی، ۱۴۲۲ق، ص ۵۱؛ هاشمی، ۱۴۲۶ق، ج ۳، ص ۳۶۳).

در موضوع قضاوت نیز وضع از همین قرار است. دو حکم اولی وجود دارد: شرط اجتهاد قاضی و لزوم حفظ نظام از اختلال. اگر جامعه در فرض کمبود مجتهد در امر قضاوت دچار هرج و مرج شود، حاکم مصلحت اهم حفظ نظام را بر مصلحت مهم شرط اجتهاد قاضی مقدم می‌نماید و حکم به جواز قضاوت مقلد می‌کند.

۲-۱-۱-۳. مشورت

خداوند متعال به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور داده است: «و در کارها با آنان مشورت کن، و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن» (آل عمران، آیه ۱۵۹). امر ظهور در وجوب دارد؛ پس یکی از کارهای لازم بر حاکم مشورت کردن است. دو مطلب از این آیه استفاده شده است: یکی اینکه مرجع ضمیر نوع امت است، ولی از روی مناسبات حکمیه، به عقلا و ارباب حل و عقد تخصیص می‌خورد، دوم اینکه کلمه «الأمر» مفرد محلی به «ال» است که افاده عموم اطلاقی می‌کند و از این رو متعلق مشورت کلیه امور از جمله امور سیاسی است (نائینی، ۱۴۲۴ق، ص ۸۴).

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام با اینکه از مقام عصمت برخوردار بودند، در بسیاری از مسائل به مشورت می‌پرداختند. حتی گاهی از اوقات به جهت موافقت با اکثریت، مخالف نظر خودشان حرکت می‌کردند. جنگ احد یک نمونه بارز مشورت در صدر اسلام است که پیامبر گرامی خدا صلی الله علیه و آله با وجود داشتن نظری دیگر، سخن مشاوران را پذیرفتند و برای جنگ با مشرکان به بیرون از شهر رفتند و شکست خوردند.

از آنجا که حاکم اسلامی در زمان غیبت دارای همه تخصص‌ها نیست، نیاز است با افراد متخصص مشورت نماید تا بتواند به حق نزدیک‌تر شود (خیمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۶۶۵-۶۶۶). امام خمینی به این امر توجهی ویژه داشت. به عنوان مثال، ایشان ابتدا قائل به





کفایت مجلس شورای اسلامی برای تطبیق عناوین ثانوی بود؛ زیرا تطبیق را کار عرف می‌دانست و آنها نمایندگان مردم و عرف بودند و امور را با مشورت به سرانجام می‌رساندند؛ با این حال برای اینکه جانب احتیاط رعایت شود و اختلاف‌های بین مجلس و شورای نگهبان برطرف شود، مجمع تشخیص مصلحت نظام را تشکیل داد تا تطبیق بر مصادیق با دقت بیشتری انجام گیرد (خمینی، بی‌تا، ج ۱۷، ص ۳۲۱؛ خمینی، بی‌تا، ج ۲۰، ص ۴۶۴). بر این اساس می‌توان مشورت در موضوعات مربوط به قضاوت و تعیین حدود و ضوابط آن را وظیفه حاکم دانست.

افزون بر موارد ذکر شده، در مقام تعیین حدود و تطبیق مصادیق باید به این امور نیز توجه کرد: اهداف شریعت، نقش زمان و مکان، و حفظ ماهیت عناوین ثانوی با پرهیز از استفاده بیش از اندازه از احکام ثانوی و اکتفا به حداقل (مکارم، ۱۴۲۲ق، صص ۲۶۵-۲۶۶).

۲-۱-۲. نقش حاکم در رابطه با قاضی غیر مجتهد

۲-۱-۲-۱. ایجاد بستر مناسب برای قضاوت غیر مجتهد

یکی از مسائل علم اصول فقه، موضوع مقدمه واجب است. مقدمه واجب را از دو ناحیه عقلی و شرعی می‌توان بررسی کرد. وجوب عقلی مقدمه، بحثی واضح است که اصولیان آن را قبول دارند (قمی، ۱۳۰۳، ص ۹۱؛ مظفر، ۱۳۸۷، ص ۲۶۵؛ عبدی، ۱۳۹۷، ص ۱۸۵). آن چیزی که مورد بحث و اختلاف واقع شده است، وجوب شرعی مقدمه است و برخی تا ده قول درباره آن ذکر کرده‌اند (مظفر، ۱۳۸۷، ص ۲۹۷).

در هر صورت عنوان «مقدمیت» در کلمات فقها عنوانی ثانوی محسوب شده است (رشتی، ۱۴۰۱ق، ج ۱، ص ۲۷۷؛ مشکینی، ۱۳۷۴، ص ۱۲۴؛ مکارم، ۱۴۲۲ق، ص ۲۶۰؛ مکارم، ۱۴۲۷ق، ب، ص ۴۸۱)، به این معنا که هر عمل مباحی در صورتی که مقدمه برای امری واجب یا حرام واقع شود، خود واجب یا حرام می‌گردد. به عنوان مثال، حفظ نظام جزء واجبات است و هر عملی که مقدمه آن باشد، هر چند به عنوان اولی مباح باشد، به عنوان ثانوی واجب می‌گردد. به این قبیل واجبات و محرمات «واجب غیری» و «حرام غیری» گفته می‌شود، در مقابل واجب و حرام نفسی.

با توجه به این مقدمه باید گفت که اگر قضاوت غیرمجتهد خلاف اصل باشد و بر اساس حکم ثانوی جایز شود، حاکم برای حفظ نظام اجتماعی و ممانعت از اختلال نظام، باید از باب مقدمه واجب بستر مناسبی برای قضاوت وی ایجاد نماید تا حکم او نزدیک‌تر به حق باشد؛ بنابراین نیاز است قوانینی وجود داشته باشد تا قاضی طبق آنها عمل کند.

امام خمینی در فرمان هشت ماده‌ای که به قوه قضاییه داد، به این امر توجه ویژه داشت. ایشان در ماده اول، قوه قضاییه را به تهیه قوانین شرعی و تصویب و ابلاغ آنها با دقت و سرعت لازم مأمور کرد تا کار آنها به تأخیر یا تعطیل نکشد و در زندگی مردم خللی وارد نیاید (خمینی، بی‌تا، ج ۱۷، ص ۱۳۹). بنابراین حاکم باید بسترهای قانونی و اجرایی لازم را برای قضاوت غیرمجتهدان فراهم سازد تا قضاوتی نزدیک به حق در جامعه اسلامی جریان یابد.

۲-۲-۱-۲. مشروعیت بخشی به قضاوت قضات غیرمجتهد

هرچند که به دلایلی که گفته شد، در شرایط کمبود مجتهد، شرط اجتهاد در قاضی برداشته می‌شود، ولی مفهوم آن این نیست که مردم بتوانند هر شخصی را در منصب قضاوت قرار دهند؛ زیرا این احتمال وجود دارد که برای دفع هرج و مرج و حفظ نظام، منصوب کردن او از جانب حاکم شرع در این حالت مدخلیت داشته باشد. به همین جهت باید به قدر متیقن در مخالفت با اصل اولی عمل کرد و انتصاب به دست مجتهد صورت گیرد (رشتی، ۱۴۰۱ق، ج ۱، ص ۶۰؛ بهجت، ۱۴۲۸ق، ج ۴، ص ۴۴۳؛ سبحانی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۱۰۲).
امام خمینی علیه السلام ضمن توجه به این نکته، وظیفه منصوب کردن قضات غیرمجتهد را بر عهده مجتهدان قرار داده است (خمینی، بی‌تا، ج ۱۲، ص ۲۱۳). ایشان در ماده دوم از فرمان هشت ماده‌ای، یکی از وظایف قوه قضاییه را رسیدگی سریع به صلاحیت قضات، دادستان‌ها و دادگاه‌ها قرار داده است تا جریان امور، شرعی و الهی باشد و حقوق مردم ضایع نگردد (خمینی، بی‌تا، ج ۱۷، ص ۱۳۹). بنابراین می‌توان یکی از وظایف حاکم را مشروعیت بخشی به قضاوت قضات غیرمجتهد خواند.



۲-۱-۲-۳. تقدیم اصلح بر صالح

فقها در بسیاری از مسائل فقهی حکم به مقدم داشتن فردی کرده‌اند که در انجام امور اصلح، اعلم و افضل از دیگران است. (عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۱۷۹؛ عاملی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۱۹۲؛ یزدی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۸۶۶).

فقها در مقدم داشتن دو مجتهد بر یکدیگر صفاتی را بیان کرده‌اند، مثل اعلم بودن و باتقواتر بودن. اگر قاضی مجتهد عالم باشد و اعلم از او هم وجود داشته باشد، درباره اینکه آیا او می‌تواند به قضاوت پردازد یا خیر، اقوال مختلفی وجود دارد که در این مجال نمی‌گنجد، اما اگر مقلد به حکم ثانوی منصوب شد، آیا مقلد هم باید دارای چنان صفاتی باشد یا خیر؟

از یک سو می‌توان گفت که اینها شرایط مجتهد است و دلیلی نداریم که آنها را به مقلد هم تسری دهیم؛ از سوی دیگر، اصل اولی قضاوت مجتهد است و در صورت مخالفت با اصل اولی، قدر متیقن این است که کسی منصوب شود که دارای این صفات باشد؛ زیرا «الضرورات تقدر بقدرها». به همین دلیل فقها معتقدند که حاکم وظیفه دارد به خاطر عمل به قدر متیقن، کسی را در منصب قضاوت در میان مردم قرار دهد که اعلم در دانش (هرچند تقلیدی)، اورع در عمل و از جهت سایر صفاتی که در مرجحات مجتهدان وجود دارد، برتر از بقیه باشد (رشتی، ۱۴۰۱ق، ج ۱، ص ۶۳؛ آشتیانی، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص ۸۳؛ سبحانی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۱۰۳). علاوه بر اینکه به مقتضای قاعده عقلی اهم و مهم، در صورتی که دو نفر وجود داشته باشند که یکی افضل از دیگری است، عقل حکم به مقدم داشتن افضل بر فاضل می‌نماید (مکارم، ۱۳۷۰، ص ۱۴۲).

به نظر برخی در فرض پیداشدن قاضی اصلح جایز است قاضی قبلی را که صالح است عزل نمود؛ زیرا مصلحت چنین اقتضا دارد که شخصی که اکمل است متصدی باشد (عاملی، بی‌تا، ج ۱، ص ۴۰۵)، اما این سخن جای تأمل دارد.

پس می‌توان سومین وظیفه حاکم در رابطه با قاضی غیرمجتهد را این دانست که اشخاصی که اصلح از دیگری هستند را انتخاب و در این منصب قرار دهد تا به قدر متیقن در هنگام ضرورت عمل شود.



فقه

۲-۲. مبحث دوم: وظیفه قاضی منصوب

مقلدی که در منصب قضاوت گماشته شده است، با توجه به اینکه فاقد شرط اجتهاد است، نیازمند ضوابطی است تا با رعایت آنها قضاوتی نزدیک تر به واقع داشته باشد.

۲-۲-۱. قضاوت بر اساس فتوای ولی فقیه

قاضی غیرمجتهدی که از سوی حاکم شرع به منصب قضاوت نصب شده، آیا موظف است از دیدگاه حاکم شرع یا مجتهدی که او را نصب کرده پیروی کند یا می تواند بر اساس آنچه خود تشخیص می دهد اقدام نماید؟ قدر متیقن هنگام خروج از اصل اولی حرمت قضاوت غیرمجتهد، این است که این شخص باید طبق نظرات مجتهد قضاوت نماید؛ زیرا نظر او نزد شارع اعتباری ندارد و مرجحات ذکر شده در علم اصول در موضوع تراحم برای مجتهد قرار داده شده است (رشتی، ۱۴۰۱ق، ج ۱، ص ۶۲؛ آشتیانی، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص ۸۵؛ مکارم، ۱۴۲۷ق الف، ج ۱، ص ۱۴۳). پس چه باید کرد؟ راهکار این مسئله این است که قضات منصوب از سوی مجتهدان، طبق قوانین مصوب - که بر مبانی فقهی وضع شده - دادرسی کنند، نه بر اساس رأی خویش (خمینی، ۱۴۲۲ق، ج ۳، ص ۶۸). قوانین هم توسط مجتهدان جامع الشرائط، مستقیم یا با واسطه، تأیید شده است؛ پس جایز نیست غیرمجتهد بر اساس نظر خود به قضاوت پردازد.

اینک باید پرسید که قاضی باید بر اساس رأی کدام مجتهد عمل کند؟ بر اساس نظر مجتهدی (مانند رئیس قوه قضاییه) که او را نصب کرده است یا حاکم اسلامی یا مرجع تقلید خودش یا مرجع تقلید محکوم علیه؟

در اصل یکصدوشصت و هفتم قانون اساسی آمده است که قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر، حکم قضیه را صادر نماید و نمی تواند به بهانه سکوت، نقص، اجمال یا تعارض قوانین مدونه از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزد. مطابق این اصل، قاضی در ابتدا باید به قوانین مراجعه نماید، قوانین هم بر اساس نظر مشهور یا نظر حاکم اسلامی است و در صورتی که حکم مسئله را در قوانین نیافت، به منابع معتبر





اسلامی (برای مجتهدان) یا فتاوی معتبر (برای مقلدان) مراجعه می نماید. اما در این زمینه اقوال و نظریات متفاوت است و لازم است هر کدام جداگانه بیان شود.

در شرایط فعلی و بر پایه قوانین جمهوری اسلامی ایران، همه قضات، اعم از مجتهد و مقلد، منصوب مستقیم یا با واسطه حاکم اسلامی هستند، با این حال وظیفه دارند که بر پایه قوانین حکم کنند. اینک باید پرسید که بر چه پایه‌ای چنین قانونی وضع شده است و مبنای شرعی و فقهی آن کدام است؟

برخی از فقها که قضاوت غیرمجتهد را جایز نمی دانند، بر این باورند که چنین شخصی اگر بر کرسی قضاوت تکیه زد، فقط باید فتوای مرجع تقلید متهم را بیان نماید، نه اینکه حکم کند (صافی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۳۲۸). اما اقوال فقهایی که قضاوت غیرمجتهد را جایز می دانند می توان در سه نظریه خلاصه کرد:

قول اول: قضاوت بر اساس فتوای مجتهد ناصب

گروهی از فقها معتقدند قاضی منصوب باید بر اساس نظریات همان مجتهد ناصب عمل کند، چه از باب جواز ابتدایی نصب غیرمجتهد (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۰، ص ۱۹) و چه با عنوان ثانوی (رشتی، ۱۴۰۱ق، ج ۱، ص ۶۳؛ آشتیانی، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص ۸۴؛ فاضل، بی تا، ج ۱، ص ۴۸۴)؛ چون او وسیله‌ای است برای پیاده ساختن نظرات مجتهد ناصب و در حقیقت منصب قضاوت از آن مجتهد است و قاضی غیرمجتهد جنبه ابزاری دارد.

قول دوم: قضاوت بر اساس فتوای اعلم

برخی دیگر از فقها بر خلاف نظریه اول، قائل به قضاوت بر اساس فتوای اعلم شده اند؛ زیرا وظیفه او تقلید از اعلم است، پس باید بر اساس همان هم حکم کند (مؤمن، ۱۴۲۲ق، ص ۷۹؛ سبحانی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۱۰۳).

قول سوم: تفصیل

گروهی دیگر چنین تفصیل داده اند که اگر تعارضی بین قوانین با فتوای مرجع تقلید خود قاضی نباشد، بر اساس رأی مرجع تقلید خودش عمل می کند و اگر تعارض بین

قوانین با فتوای مرجع باشد، دو حالت دارد: اگر احتیاط ممکن است احتیاط کند و اگر احتیاط ممکن نیست یا موجب عسر و حرج و ضرر و زیان است، دو حالت دارد: در مسائل عمومی و اجتماعی از قوانین جمهوری اسلامی متابعت نماید و در مسائل خصوصی بر اساس فتوای مرجع تقلید خودش حکم کند (مکارم، ۱۴۲۷ق الف، ج ۱، ص ۲۱).

برخی از فقها دوران را بین فتوای مرجع تقلید قاضی و مرجع تقلید محکوم علیه برده‌اند و در این مسئله قائل به عمل به احتیاط بین دو قول شده‌اند و حرفی از جایی که احتیاط ممکن نباشد به میان نیاورده‌اند (گلپایگانی، ۱۴۰۹ق، ج ۳، صص ۱۵۸-۱۵۹).

بنابراین سه قول در مسئله وجود دارد و به نظر می‌رسد قول اول صحیح باشد؛ یا از باب حکومت ادله ولایت فقیه (به نقل از: هاشمی، ۱۴۲۶ق، ج ۴۲، صص ۱۰۱-۱۰۲) یا از باب عمل به قدر متیقن و جلوگیری از هرج و مرج؛ چرا که در نظام قضایی با توجه به اینکه قضات را ولی فقیه، ولو با واسطه، نصب می‌کند، قدر متیقن این است که طبق نظر او عمل کنند.

علاوه بر اینکه گفته شد نظام قضایی نیازمند تهیه قانون مدون است که همه قضات طبق آن قضاوت کنند، حال اگر هر قاضی طبق فتوای مجتهد خود عمل کند، نظام قضایی دچار اختلال می‌شود و نمی‌توان آن را به خوبی اداره کرد؛ مگر در احوال شخصی که اتفاقاً در قوانین مدنی این امر درباره پیروان ادیان و مذاهب دیگر پذیرفته شده است.

بر پایه آنچه ذکر شد، قاضی مقلد و وظیفه دارد بر اساس نظر مجتهد حاکم قضاوت کند؛ زیرا اگر در غیر احوال شخصی بر پایه نظر دیگر مجتهدان قضاوت کند، موجب تشتت در آرای قضایی و فقدان وحدت رویه خواهد شد و نظام حاکمیت را دچار خدشه می‌کند. فقهای که به ضرورت پیروی از نظر مجتهد ناصب سخن گفته‌اند، گویا به همین نظر گرایش داشته و مقصودشان پیروی از کسی است که بسط ید دارد و قاضی را منصوب می‌کند. این همان مفاد ولایت است که در گذشته به دلیل فقدان بسط ید کمتر از آن سخن گفته شده است و امام خمینی توانست به این مفهوم جان دهد و آن را در عمل پیاده سازد. بنابراین برای حفظ وحدت رویه و انسجام نظام قضاوت، نمی‌توان به آرای مختلف مراجعه کرد؛ نه پیروی از مرجع تقلید اصحاب دعوا جایز است و نه





پیروی از مرجع تقلید قاضی و نه هیچ مرجع دیگری، بلکه تنها باید نظام قضاوت را بر پایه یک فتوا پایه‌گذاری کرد و آن فتوای ولی فقیه است. البته ولی فقیه می‌تواند این موضوع را، مانند هر موضوع دیگری که مصلحت ببیند، به اشخاص خبره دیگری واگذار کند، اما در این حال نیز باید با اذن و تأیید او اقدام شود و وحدت نظام حکمرانی در نظر گرفته شود.

۲-۲-۲. مشورت در امور قضایی

قاضی مجتهد هنگام صدور حکم باید به تنهایی حکم کند؛ یعنی نمی‌تواند به صورت شورایی حکم صادر کند. اما در مقدمات حکم مانعی برای مشورت نیست؛ به همین جهت می‌تواند با اهل خبره در آن مسئله و دیگر قضات مشورت کند، ولی حکم را در نهایت خودش باید بدهد (خمینی، ۱۴۲۲ق، ج ۳، ص ۶۷؛ گلپایگانی، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۱۶۲).

حال سؤال این است که درباره قضاوت غیرمجتهد چگونه است؛ آیا باید به تنهایی حکم کند و حق حکم به صورت شورایی ندارد؟ یا اینکه می‌تواند به صورت شورایی حکم کند.

برخی از فقها در اینجا نیز انشای حکم را فقط به صورت فردی جایز می‌دانند؛ یعنی بر این باورند که قاضی می‌تواند در مقدمات حکم با اهل خبره و قضات دیگر مشورت کند، ولی در انشا و نهایت امر نمی‌تواند به صورت شورایی حکم نماید (خمینی، ۱۴۲۲ق، ج ۳، ص ۶۷؛ گلپایگانی، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۱۶۲). البته برخی مشورت کردن در مقدمات را، از باب اینکه حکم او اقرب به واقع و حق باشد، واجب می‌دانند (سبحانی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۱۰۲).

امام خمینی در پاسخ به پرسش از مشورت در صدور رأی و ارائه نظر، فرمودند: «در مورد قضات مأذون مانع ندارد که متعدد باشند و با مشورت عمل کنند» (خمینی، ۱۴۲۲ق، ج ۳، ص ۶۷).

۲-۲-۳. بهره‌گیری از دانش‌های مربوط به موضوع‌شناسی قضایی

معمولاً علم حقوق نقش استنباط قاضی را در اثبات دعوا و کشف حقیقت منحصر کرده و عنصر استنباط را به عنوان رکن معنوی در امارات قضایی محصور می‌سازد (زراعت و

حاجی زاده، ۱۳۹۰، ص ۴۵۴)؛ البته نقش استنباط قاضی در تفسیر قوانین را نیز نمی توان نادیده گرفت. هر چند دانشمندان حقوق به این مسئله تصریح نکرده اند، ولی به آزادی قاضی در برداشت از قوانین اشاره کرده اند که لازمه آن تأثیر عنصر استنباط قاضی در فرایند صدور حکم است (بهرامی، ۱۳۹۰، صص ۹۷-۹۸).

همچنین در مواردی که قانون قاضی را برای صدور مجازات متناسب با وضعیت مجرم آزاد گذاشته است نیز می توان دخالت عنصر استنباط قاضی در فرایند صدور حکم را ملاحظه کرد.

اما فقها تنها به بررسی اجتهاد فقهی و اشتراط آن در قاضی پرداخته اند و از اجتهاد قضایی بحثی به میان نیاورده اند. اصولیان از موضوعات و احکام و کیفیت استنباط آن سخن گفته اند، لکن به دلیل آنکه بحث از موضوعات خارج از غایت علم اصول است (حکیم، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۱۷)، اصولیان به صورت جدی به این بحث پرداخته اند و تنها به کلیاتی در باب موضوعات، همچون تخطئه و تصویب در موضوعات، حجیت ظنون تعبدی در موضوعات و ... پرداخته اند (موسوی قزوینی، ۱۳۵۸ق، ص ۱۳۴؛ کاشف الغطاء، ۱۳۸۱ق، ج ۱، صص ۲۰۹، ۲۱۰).

قاضی در مسیر استنباط خود، یا به دنبال کشف حقیقت رخ داده در خارج است (مرحله اول)، یا به دنبال کشف و تفسیر قانون و تشخیص صحیح قانون منطبق بر موضوع (مرحله دوم)، و یا به دنبال کشف و تشخیص راه علاج صحیح برای موضوع حقوقی یا کیفری است (مرحله سوم). می توان نام این سه مرحله را اجتهاد قضایی گذاشت. بدین ترتیب، اجتهاد قضایی عبارت است از: به کارگیری تمام توان شخص در مسیر کشف حقیقت، تطبیق آن بر قانون شریعت و تشخیص حکم مناسب. اجتهاد قضایی ماهیتی از سنخ کشف و تشخیص دارد.

البته استنباط قاضی در هر یک از این مراحل، منوط به اجازه شرعی و قانونی است؛ بدین معنا که اگر قانون و شریعت در هر یک از مراحل دادرسی، قانون و حکم معینی داده باشد، آن مورد از محدوده اجتهاد قضایی خارج شده و داخل در حوزه اجتهاد فقهی می شود. بنابراین اجتهاد قضایی تنها در چارچوب قانون و شرع معنا پیدا می کند.



جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

فقها درباره شرط اجتهاد قاضی در جایی که عنوان ثانوی باشد سه گروه شده‌اند: برخی قضاوت غیرمجتهد را مطلقاً جایز نمی‌دانند، عده‌ای بین شبهات موضوعیه و حکمیه تفصیل قائل شده‌اند و در شبهات موضوعیه، قضاوت غیرمجتهد را جایز و در شبهات حکمیه غیرجایز دانسته‌اند، برخی هم قائل به عدم اشتراط اجتهاد شده‌اند.

حاکم در تطبیق عناوین ثانوی وظایفی دارد؛ همچون تحدید و تطبیق موضوعات، تقدیم اهم بر مهم، مشورت، ایجاد بستر مناسب برای قضاوت غیرمجتهد، مشروعیت‌بخشی به قضاوت غیرمجتهد و تقدیم اصلح بر صالح.

قاضی مقلد باید در سه مرحله کشف حقیقت، استنباط و تطبیق قانون و صدور رأی مناسب، بر اساس فتوای مجتهد حاکم حکم کند و از مشورت در امور قضایی خود استفاده کند.

پیشنهاد می‌شود این موضوع بر پایه عناوین ثانویه دیگری همچون عسر و حرج، حفظ نظام، مقدمه واجب، قاعده اهم و مهم و ضرر و اضرار نیز به تفصیل موردتحقیق قرار گیرد؛ زیرا در تحقیقات پیشین به صورت دقیق به این موضوع از این زاویه نگاه نشده است. همچنین تبیین اصول و قواعد «اجتهاد قضایی» نیازمند تحقیق بیشتری است.

تقدیر و تشکر

این مقاله حاصل بخشی از تحقیقات انجام‌شده مربوط به رساله دکتری خانم زهرا نجارزادگان سرابی است که در دانشگاه آزاد اسلامی واحد محلات انجام شده است.



فقه

فهرست منابع

*قرآن کریم

**نهج البلاغه

۱. آشتیانی، میرزا محمدحسن بن جعفر. (۱۴۲۵ق). کتاب القضاء (چاپ اول). قم: انتشارات زهیر، کنگره علامه آشتیانی رحمته.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۱۴ق). لسان العرب (چاپ سوم). بیروت: دار صادر.
۳. اردبیلی، احمد بن محمد. (۱۴۰۳ق). مجمع الفائدة والبرهان فی شرح إرشاد الأذهان (چاپ اول). قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۴. اصفهانی، محمد بن حسن. (۱۴۱۶ق). کشف اللثام والإبهام عن قواعد الأحكام (چاپ اول). قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۵. انصاری، مرتضی بن محمد امین. (۱۴۱۵ق). القضاء و الشهادات (چاپ اول). قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ انصاری.
۶. بهجت، محمد تقی. (۱۴۲۸ق). استفتائات (چاپ اول). قم: دفتر آیت الله بهجت.
۷. بهرامی، بهرام. (۱۳۹۰). بایسته‌های تفسیر قوانین و قراردادها. تهران: نگاه بینه.
۸. حکیم، سید محسن طباطبائی. (۱۴۰۸ق). حقائق الأصول فی شرح کفایة الأصول. قم: بصیرتی.
۹. حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی. (۱۴۲۰ق). تحریر الاحکام الشرعیة علی مذهب الامامیه (چاپ اول). قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۱۰. خامنه‌ای، سید علی. (۱۴۲۰ق). أجوبة الاستفتائات (چاپ سوم). بیروت: الدار الاسلامیه.
۱۱. موسوی خلخالی، سید محمد مهدی. (۱۴۲۲ق). حاکمیت در اسلام یا ولایت فقیه (چاپ اول). قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۲. خمینی، روح الله الموسوی. (۱۴۲۱ق). کتاب البیع (چاپ اول). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
۱۳. خمینی، روح الله الموسوی. (۱۴۲۲ق). استفتائات (چاپ پنجم). قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۴. خمینی، روح الله الموسوی. (بی تا). صحیفه امام. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
۱۵. خوئی، ابوالقاسم. (۱۴۱۸ق). موسوعة الإمام الخوئی (چاپ اول)، قم: مؤسسه إحياء آثار



الإمام الخوئي رحمته الله

١٦. راغب اصفهاني. (بي تا). معجم مفردات الفاظ القرآن (ج ١، گردآورنده: نديم مرعشلى). بيروت، دار الكتاب العربي.
١٧. رشتى، ميرزا حبيب الله. (١٤٠١ق). كتاب القضاء (چاپ اول). قم: دار القرآن الكريم.
١٨. زراعت، عباس؛ حاجى زاده، حميدرضا. (١٣٩٠). ادله اثبات دعوا. كاشان: قانون مدار.
١٩. سبحانى تبريزى، جعفر. (١٤١٨ق). نظام القضاء والشهادة فى الشريعة الإسلامية الغراء (چاپ اول). قم: مؤسسه امام صادق عليه السلام.
٢٠. صافى، لطف الله. (١٤١٧ق). جامع الأحكام (چاپ چهارم). قم: انتشارات حضرت معصومه عليها السلام.
٢١. طباطبايى يزدى، سيد محمد كاظم. (١٤٠٩ق). العروة الوثقى فيما تعلم به البلوى (چاپ دوم). بيروت: مؤسسة الأعلمى للمطبوعات.
٢٢. طوسى، محمد بن حسن. (١٣٨٧ق). المبسوط فى فقه الإمامية. (چاپ سوم). تهران: المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية.
٢٣. عاملى كركى، على بن حسين. (١٤١٤ق). جامع المقاصد فى شرح القواعد (چاپ دوم). قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام.
٢٤. عاملى، زين الدين بن على شهيد ثانى. (١٤١٣ق). مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام (چاپ اول). قم: مؤسسة المعارف الإسلامية.
٢٥. عاملى، محمد بن مكى شهيد اول. (بى تا). القواعد و الفوائد (چاپ اول). قم: كتابفروشى مفيد.
٢٦. عبدى، محمد حسين. (١٣٩٧). الأساس فى اصول الفقه (چاپ اول). قم: مركز مديريت حوزه علميه قم.
٢٧. عراقى، عبد النبي نجفى. (١٣٨٠). المعالم الزلفى فى شرح العروة الوثقى (چاپ اول). قم: المطبعة العلمية.
٢٨. علامه حلى، حسن بن يوسف بن مطهر اسدى. (١٤١٠ق). إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان (چاپ اول). قم: دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم.
٢٩. فاضل موحدى لنكرانى، محمد. (بى تا). جامع المسائل فارسى (چاپ يازدهم). قم: امير قلم.
٣٠. فيض، محمد محسن بن شاه مرتضى. (بى تا). مفاتيح الشرائع (چاپ اول). قم: انتشارات كتابخانه آيت الله مرعشى نجفى عليه السلام.



۳۱. قمی، محمدحسین. (۱۳۰۳). توضیح القوانين (چاپ اول). تهران: دارالطباعه.
۳۲. موسوی گلپایگانی، سیدمحمدرضا. (۱۴۱۳ق). کتاب القضاء (چاپ اول)، قم: دار القرآن الکریم.
۳۳. مشکینی اردبیلی، علی. (۱۳۷۴). اصطلاحات الأصول و معظم أبحاثها (چاپ ششم). قم: الهادی.
۳۴. مشکینی اردبیلی، علی. (بی تا). مصطلحات الفقه. بی جا: بی نا.
۳۵. مظفر، محمدرضا. (۱۳۸۷). اصول الفقه (چاپ پنجم، تعلیقه نویسی: زارعی). قم: بوستان کتاب.
۳۶. مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۷۰). القواعد الفقهية (چاپ سوم). قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام.
۳۷. مکارم شیرازی، ناصر. (۱۴۲۲ق). بحوث فقهية هامة (چاپ اول). قم: انتشارات مدرسة الإمام علی بن أبی طالب علیه السلام.
۳۸. مکارم شیرازی، ناصر. (۱۴۲۷ق الف). استفتائات جدید (چاپ دوم). قم: انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام.
۳۹. مکارم شیرازی، ناصر. (۱۴۲۷ق ب). دائرة المعارف فقه مقارن (چاپ اول). قم: انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام.
۴۰. موسوی قزوینی، سید ابراهیم. (۱۲۵۸ق). نتائج الأفكار (چاپ اول). بمبئی.
۴۱. موسوی گلپایگانی، سیدمحمدرضا. (۱۴۰۹ق). مجمع المسائل (چاپ دوم). قم: دارالقرآن الکریم.
۴۲. مومن قمی، محمد. (۱۴۱۵ق). کلمات سدیة فی مسائل جدیدة (چاپ اول). قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۴۳. مومن قمی، محمد. (۱۴۲۲ق). مبانی تحریر الوسيلة - القضاء و الشهادات (چاپ اول، محققان: گروه پژوهش مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
۴۴. مهنا، عبدالله علی. (۱۴۱۳ق). لسان اللسان (چاپ اول)، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۴۵. نائینی، میرزا محمدحسین غروی. (۱۴۲۴ق). تنبیہ الأمة و تنزیه الملة (چاپ اول، مصحح:



- سید جواد ورعی). قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۴۶. نجفی، علی بن محمد رضا (کاشف الغطاء). (۱۳۸۱ق). النور الساطع فی الفقه النافع (چاپ اول). نجف: مطبعة الآداب.
۴۷. نجفی، محمد حسن. (۱۴۰۴ق). جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام (چاپ هفتم). بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۴۸. هاشمی شاهرودی، سید محمود. (۱۴۲۶ق). فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام (چاپ اول). قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی.



References

- * The Holy Quran
- * Nahj al-Balaghah
- 1. Abdi, M. H. (1397 AP). *al-Asas fi Usul al-Fiqh*. (1st ed.). Qom: Qom Seminary Management Center. [In Persian]
- 2. Ameli Karaki, A. (1414 AH). *Jame' o al-Maqasid fi Sharh al-Qava'ed*. (2nd ed.). Qom: AlulBayt Institute. [In Arabic]
- 3. Ameli, M, Shahid Awal. (n.d.). *al-Qava'id va al-Fawa'id*. (1st ed.). Qom: Mofid Bookstore.
- 4. Ameli, Z. (1413 AH). *Masalik al-Afham ila Tanqih Shara'e al-Islam*. (1st ed.). Qom: al-Ma'arif al-Islamiyah Institute. [In Arabic]
- 5. Ansari, M. (1415 AH). *al-Qaza va al-Shahadat*. (1st ed.). Qom: World Congress in honor of Sheikh Ansari. [In Arabic]
- 6. Ardabili, A. (1403 AH). *Majma' al-Fa'idah va al-Burhan fi Sharh Irshad al-Adhan*. (1st ed.). Qom: Islamic Publications Office. [In Arabic]
- 7. Ashtiani, M. M. H. (1425 AH). *Kitab al-Qaza*. (1st ed.). Qom: Zuhair Publications, Allameh Ashtiani Congress. [In Arabic]
- 8. Faiz, M. (n.d.). *Mafatih al-Shara'e*. (1st ed.). Qom: Ayatollah Marashi Najafi Library Publications.
- 9. Fazel Movahedi Lankarani, M. (n.d.). *Jame' o al-Masa'il al-Farsi*. (11th ed.). Qom: Amir Qalam.
- 10. Mousavi Golpayegani, S. M. R. (1409 AH). *Majma' al-Masa'il*. (2nd ed.). Qom: Dar al-Quran al-Karim. [In Arabic]
- 11. Mousavi Golpayegani, S. M. R. (1413 AH). *Kitab al-Qaza*. (1st ed.), Qom: Dar Al-Quran Al-Karim. [In Arabic]
- 12. Hakim, S. M. T. (1408 AH). *Haqayeq al-Usul fi Sharh Kifayah al-Usul*. Qom: Basirati. [In Arabic]
- 13. Heli, H. (1420 AH). *Tahrir al-Ahkam al-Shariah ala Madhab al-Imamiyah*. (1st ed.). Qom: Imam Sadegh Institute. [In Arabic]
- 14. Iraqi, A. (1380 AP). *al-Ma'alim al-Zolfi fi Sharh Al-Urwa Al-Wothqa*. (1st ed.). Qom: al-Matba'ah al-Ilmiyah. [In Persian]
- 15. Isfahani, M. (1416 AH). *Kashf al-Latham va al-Ibham an Qava'id al-Ahkam*. (1st ed.). Qom: Islamic Publications Office. [In Arabic]



16. Kashif al-Ghatta Najafi, A. (1381 AH). *al-Nour al-Sati' fi al-Fiqh al-Nafi*. (1st ed.). Najaf: Matba'ah al-Adab. [In Arabic]
17. Khamenei, S. A. (1420 AH). *Ajoubah al-Istifta'at*. (3rd ed.). Beirut: al-Dar al-Islamiyah. [In Arabic]
18. Khoei, A. (1418 AH). *Mawsuat al-Imam Al-Khoei*. (1st ed.), Qom: Institute for the Revival of the Works of Imam Al-Khoei. [In Arabic]
19. Khomeini, R. (1421 AH). *Kitab al-Bay'e*. (1st ed.). Tehran: Institute for Organizing and Publishing the Works of Imam Khomeini. [In Arabic]
20. Khomeini, R. (1422 AH). *Istifta'at*. (5th ed.). Qom: Islamic Publications Office. [In Arabic]
21. Khomeini, R. (n.d.). *Sahifeh Imam*. Tehran: Institute for Organizing and Publishing the Works of Imam Khomeini.
22. Mahna, A. A. (1413 AH), *Lisan al-Lisan*. (1st ed.), Beirut: Dar Al-Kitab Al-Ilmiyah. [In Arabic]
23. Makarem Shirazi, N. (1370 AP). *al-Qava'id al-Fiqhiyah*. (3rd ed.). Qom: Imam Ali Ibn Abi Talib School. [In Arabic]
24. Makarem Shirazi, N. (1422 AH). *Bohouth al-Fiqhiyah Hamah*. (1st ed.). Qom: Imam Ali Ibn Abi Talib School Publications. [In Arabic]
25. Makarem Shirazi, N. (1427 AH). *Encyclopedia of Contemporary Jurisprudence*. (1st ed.). Qom: Imam Ali Ibn Abi Talib School Publications. [In Arabic]
26. Makarem Shirazi, N. (1427 AH). *New Questions*. (2nd ed.). Qom: Imam Ali Ibn Abi Talib School Publications. [In Arabic]
27. Meshkini Ardabili, A. (1374 AP). *Istilahat al-Usul va Mu'azam Abhathoha*. (6th ed.). Qom: Al-Hadi. [In Persian]
28. Meshkini Ardabili, A. (n.d.). *Mustalahat al-Fiqh*.
29. Momen Qommi, M. (1415 AH). *Kalamat Sadidah fi Masa'il Jadidah*. (1st ed.). Qom: Islamic Publications Office. [In Arabic]
30. Momen Qommi, M. (1422 AH). *Mabani Tahrir al-Wasilah, al-Qaza va al-Shahadat*. (1st ed., Research Group of the Institute for Organizing and Publishing the Works of Imam Khomeini, Ed.). Tehran: Institute for Organizing and Publishing the Works of Imam Khomeini. [In Arabic]
31. Mousavi Qazvini, S. E. (1258 AH). *Results of Thoughts*. (1st ed.). Bombay: Mu'alif. [In Arabic]
32. Muzaffar, M. R. (1387 AP). *Usul al-Fiqh*. (5th ed., Zarei, Ed.). Qom: Bustan



Kitab. [In Persian]

33. Naeini, M. (1424 AH). *Tanbih al-Amah va Tanziyah al-Milah*. (1st d., S. J. Wari, Ed.). Qom: Qom Seminary Islamic Propaganda Office Publications. [In Arabic]
34. Najafi, M. H. (1404 AH). *Jawahir al-Kalam fi Sharh Shara'e al-Islam*. (7th ed.). Beirut: Dar Ihya al-Toras al-Arabi. [In Arabic]
35. Qomi, M. H. (1303 AP). *Tawzih al-Qavanin*. (1st ed.). Tehran: Dar al-Taba'ah. [In Persian]
36. Ragheb Isfahani. (n.d.). *Mujam Mufradat al-faz al-Qur'an*. (Vol. 1, N. Marashli, Ed.). Beirut, Dar al-Kitab al-Arabi.
37. Rashti, M. H. (1401 AH). *Kitab al-Qaza*. (1st ed.). Qom: Dar Al-Quran Al-Karim. [In Arabic]
38. Safi, L. (1417 AH). *Jame'o al-Ahkam*. (4th ed.). Qom: Hazrat Masoumeh Publications. [In Arabic]
39. Sobhani Tabrizi, J. (1418 AH). *Nizam al-Qaza va al-Shahadah fi al-Shariah al-Islamiyah al-Ghara'* (1st ed.). Qom: Imam Sadegh Institute. [In Arabic]
40. Tusi, M. (1387 AH). *al-Mabsut fi Fiqh al-Imamiyah*. (3rd ed.). Tehran: Mortazavi Library for the Revival of Al-Jaafariyah Works. [In Arabic]
41. Tabatabai Yazdi, S. M. K. (1409 AH). *al-Urwat al-Wosqa fima Ta'alam behi al-Balwa*. Beirut: Mu'asisahh al-A'alami le al-Matbu'at. [In Arabic]
42. Ibn Manzour, M. (1414 AH). *Lisan al-Arab*. (3rd ed.). Beirut: Dar Sader. [In Arabic]
43. Behjat, M. T. (1428 AH). *Istifta'at*. (1st ed.). Qom: Ayatollah Behjat's office. [In Arabic]
44. Bahrami, B. (1390 AP). *Requirements for interpreting laws and contracts*. Tehran: Neqah Bayenah. [In Persian]
45. Zere'at, A., & Hajizadeh, H. R. (1390 AP). *Proof of litigation*. Kashan: Qanoon Madar. [In Persian]
46. Mousavi Khalkhali, S. M. M. (1422 AH). *Sovereignty in Islam or Velayat-e-Faqih*. (1st ed.). Qom: Islamic Publications Office. [In Arabic]
47. Hashemi Shahroudi, S. M. (1426 AH). *The Dictionary of jurisprudence according to the religion of Ahl al-Bayt*. (1st ed.). Qom: Encyclopedia of Islamic Jurisprudence Institute. [In Arabic]
48. Allama Heli, H. (1410 AH). *Irshad al-Azhan ila Ahkam al-Iman*. (1st ed.). [In Arabic]



فقه